

جنبش «جواهر نو» در گرانادا، جنبش ضد دیکتاتوری شیلی، مبارزات اخیر فلسطینی ها در سرزمینهای اشغالی، جنبش ضد تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی، جنبش های کمونیستی در فیلیپین و السالوادور و بالاخره جنبش های دانشجویی در کره جنوبی، چین و برمه تنها نمونه هایی از شرکت وسیع جوانان در فعالیتهای سیاسی رادیکال است. این مبارزات مختص کشورهای پیرامونی نبوده، چنانکه در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جوانان و دانشجویان در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در ابعاد گسترده ای به حرکات اعتراضی سیاسی روی آوردند. «چپ نو» محصول این فرایند بود.

از جوانان نمی توان بعنوان یک طبقه ی اجتماعی که در سطح اقتصادی - اجتماعی تعریف می شود نام برد. جوانان یک گروه سنی (Age Cohort) را تشکیل می دهند که در درجه ی اول بر مبنای تشابه در دوره بندی بیولوژیکی عمر تعریف می شوند. از نظر جمعیت شناسی ایران، جوانان گروه سنی ۱۵-۲۴ سالگی را در بر می گیرند که پس از «نوجوانان» و پیش از «میان سالان» قرار می گیرند.

جوانان معمولاً به عقاید و کرداری گرایش پیدا می کنند که اعتراضی و شورشگر هستند. بدیگر سخن، جوانان مستعد تأثیرپذیری از نظام های فکری ای که کارل مانهایم بر آنها اُتوپی (Utopia) نام می نهد هستند. زیرا اُتوپی بر علیه وضع موجود و در راستای تغییر و ایجاد نظامی نو حرکت می کند. (۴)

رفتار شورشی در میان نوجوانان و جوانان از زوایای گوناگونی قابل توضیح است که در میان آنها عامل روانی نقش مهمی ایفا می کند. طبق باور ژان پیاژه، روانشناس سوئیسی (۵)، دوره ی نوجوانی از لحاظ روانی دوره ای کاملاً متمایز در دوره بندی زندگی را تشکیل می دهد که طی آن تفکر از سطح واقعیات عینی فراتر رفته و ظرفیت پرداختن به مقولات مجرد و غیر واقعی را پیدا می کند. در این دوره نوجوان برای امکان رهایی و رستگاری جهان برنامه ریزی می کند. این پویا حتی با عناصر مهدی گرایی و خودبزرگ بینی افراطی می تواند آمیخته باشد. در این دوره، تنها «آن جامعه ای جلب توجه او را می کند که او در صدد ایجاد تغییر در آنست. او برای جامعه ی در واقع موجود بجز نفرت چیزی ندارد.» (۶) بدین خاطر، نوجوانان و جوانان برای فعالیتهای سیاسی اعتراضی - بویژه آرمان گرایانه - بسیار مستعدتر از سن ترها هستند. چنین گرایشی را بخصوص می توان در

میان دانشجویان جستجو کرد. چرا که دوره‌ی دانشگاهی خود نوعی ادامه‌ی روانی مرحله‌ی نوجوانی محسوب می‌شود که طی آن جوان ورود خود به جهان واقعی را برای چند سال به تعویق انداخته و در این مدت عمدتاً در دنیای ایده‌ها و مباحث مجرد زیست می‌کند.

رفتار شورشی جوانان را از دیدگاه جامعه‌شناسی نیز می‌توان مورد مذاقه قرار داد. بر خلاف میانسالان که در مناسبات، هنجارها و نهادهای مسلط از قبیل خانواده و حرفه و تعلقات گروهی ادغام شده‌اند، در میان جوانان این نوع درگیری‌ها به مراتب محدودتر است. (۷) حال به خاطر تحصیلات باشد، یا دوره‌ی نظام، یا تحرک مکانی و شغلی، هر چه که باشد تأثیر محافظه‌کارانه‌ی نهادها و هنجارهای غالب در اجتماع بر جوانان به مراتب کمتر است و وقت و انرژی بیشتری را در اختیارشان قرار می‌دهد. این تأثیر به خصوص در جوامع پیرامونی که تناقضات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و غیره ملموس‌تر هستند، به عامل نیرومندی بدل می‌شود. بدین ترتیب، در صورت حضور نهادها و هنجارهای قالی (احزاب و جنبش‌های سیاسی اعتراضی)، امکان درگیری جوانان در آن‌ها بیش از دیگر گروه‌های سنی خواهد بود.

عامل دیگری که در برخی مقاطع تاریخی و یا برخی جوامع می‌تواند به توضیح رفتار اعتراضی سیاسی جوانان کمک نماید مقوله‌ی «نسل» است. مانهایم، جامعه‌شناس آلمانی، مباحث جالب توجهی در مورد نسل و تأثیر آن بر تفکر، رفتار و حتی منافع گروه‌های انسانی دارد. همانطور که مفهوم طبقه تأثیر ساختار اجتماعی - اقتصادی را بر موقعیت افراد در نظر دارد، مفهوم نسل نیز «یکی از راهنماهای اصلی برای درک ساختار جنبش‌های اجتماعی و فکری است.» (۸) کسانی که به یک نسل تعلق دارند دارای «جایگاه مشترکی در بُعد تاریخی پویش اجتماعی هستند.» (۹) در باور مانهایم نسل تنها مضمون گروه سنی و یک دوره‌ی زمانی را بیان نمی‌کند. در واقع «نسل» مؤید وقایع تاریخی مشترکی است که در دوره‌ی سنی مشابهی از زندگی یک مجموعه اتفاق افتاده و بر تجارب و شناخت آتی آن‌ها تأثیر اساسی می‌گذارد. «موریس زایتلین» از گروه سنی ۱۸ تا ۲۵ سالگان و تأثیر وقایع تاریخی مهم بر شناخت و جهان بینی «نسل‌های سیاسی» در کوبا نام می‌برد. (۱۰) در ایران، متشابهات، می‌توان از نسل‌های سیاسی انقلاب مشروطه، سالهای ۳۲ - ۲۰ کودتای مرداد ۳۲ و نظائر آن نام برد.

بدیهی است که تمامی جوانان به یک اندازه جلب فعالیت های اعتراضی - اتوپیائی نمی شوند. عوامل دیگری نظیر زمینه ی خانوادگی - طبقاتی، وابستگی های قومی - شهری، و بالاخره عوامل فرهنگی - آموزشی همگی در این مورد دخیل اند.

در میان عوامل فرهنگی - آموزشی، نقش دانشگاه و تاثیر آن بر جوانان دانشجوی از اهمیت بسیاری برخوردار است، به ویژه در کشورهای پیرامونی که دانشجویان، نخبگان فکری جامعه را تشکیل می دهند.

در این بررسی، دانشجویان جزئی خاص از مقوله ی عام تر جوانان هستند. به عبارت دیگر، آنچه که در بالا در مورد جوانان ذکر گردید در مورد دانشجویان نیز صادق است. با این تفاوت که دانشجویان، چه به علت عوامل ذهنی خاص شان و چه به دلیل حضورشان در محیط دانشگاه (که امکان تجمع و بسیج سیاسی آن ها را افزایش می دهد)، از ویژگیهای برخوردارند که در توضیح رادیکالیسم سیاسی آن ها می باید به طور جداگانه مورد توجه قرار گیرد. در بخش سوم این نوشتار، به این ویژگیها در میان دانشجویان ایران خواهیم پرداخت.

بخش دوم: تغییرات جمعیتی ایران پیش از انقلاب

تحقیقات جمعیت شناختی که در مورد ایران صورت گرفته مؤید آنستکه در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم میزان رشد جمعیت از سطح پائینی برخوردار بوده است. (۱۱) نازل بودن سطح بهداشت و درمان، گسترش بیماری های واگیر، بدی تغذیه و هم چنین عدم ثبات اجتماعی و سیاسی کشور جملگی عواملی بوده اند که تا سال ۱۳۰۴ میزان متوسط رشد سالانه جمعیت را در حدود ۰٫۷ درصد نگاه داشته اند. پس از به قدرت رسیدن رضاشاه و تغییرات اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن از میزان مرگ و میر کاسته شد. میزان متوسط رشد جمعیت در ده های ۱۳۱۴ - ۱۳۰۵ و ۲۴ - ۱۳۱۵ به ترتیب به ۱٫۲ درصد و ۱٫۵ درصد افزایش پیدا کرد. پس از خاتمه ی جنگ دوم جهانی و خروج نیروهای متفقین از ایران و افزایش سطح رفاه عمومی باز هم به نرخ رشد جمعیت افزوده شد. در دهه ی ۳۴ - ۱۳۲۵ به ۱٫۵ درصد در سال، در دهه ی ۴۴ - ۱۳۳۵ به ۳٫۰۵ درصد در سال، و در دهه ی ۵۴ - ۱۳۴۵ به کاهش ناچیزی معادل ۲٫۸۴ درصد در سال رسید (۱۲). این کاهش ناشی از سیاست تنظیم خانواده بود که بخصوص در مناطق شهری مؤثر

افتاد. اصولاً مهم ترین عاملی که پس از خاتمه ی جنگ جهانی دوم به چنین رشد شتابانی دامن زده کاهش میزان مرگ و میر بوده است. این رشد سریع از نیمه ی سالهای ۱۳۲۰ به بعد نتایج متعددی را به همراه داشته است. جمعیت ایران از حدود ۱۶ میلیون نفر در سال ۱۳۲۵ به حدود ۳۴ میلیون نفر در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت. (۱۳)

بدین ترتیب جمعیت ایران در عرض ۳۰ سال به بیش از دو برابر تعداد آن در سال ۲۵ رسید. چنین افزایش شتابان و بی رویه ای در آحاد گوناگون بر ترکیب جمعیتی تأثیر نهاده و این نیز به نوبه ی خود مسائل گوناگونی را در زمینه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و روانی موجب گردید. از جمله می باید به جوان تر شدن ساختار جمعیت اشاره کرد.

جدول شماره ۱

روند جوان شدن جمعیت ایران (۱۴)

سال	گروه سنی	درصد
۱۳۳۵	۱۴ - ۰	۴۲٫۲
	۲۴ - ۱۵	۱۵٫۴
۱۳۴۵	۱۴ - ۰	۴۲٫۱
	۲۴ - ۱۵	۱۵٫۱
۱۳۵۵	۱۴ - ۰	۴۴٫۵
	۲۴ - ۱۵	۱۸٫۹

آمارهای فوق مبین آنند که بین سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۵۵، چه در گروه سنی ۱۴ - ۰ ساله و چه در گروه سنی ۲۴ - ۱۵ جمعیت ایران جوان تر شده است. جوانی جمعیت ایران حتی با معیارهای آسیائی یا جهان سوم از میزان بالائی برخوردار است (۱۵).

جوان تر شدن جمعیت را از روی شاخص های دیگری نیز می توان نشان داد. به عنوان مثال، میانه سنی (Median) (سنی که نیمی از جمعیت بالای آن و نیمی دیگر پائین آن قرار می گیرند) در سال

۱۳۳۵، ۲۰، ۲ سال بوده که ده سال بعد به ۱۷، ۳ سال و در سال ۱۳۵۵ به ۱۶، ۹ سال بالغ گردید (۱۶). در همان سال رقم مشابه برای آمریکای لاتین ۱۸، ۵، برای آفریقا ۱۷، ۸ و برای کشورهای «جهان سوم» ۱۹، ۱ سال بوده است (۱۷). بدین ترتیب، این استنتاج که جمعیت ایران هم نسبت به گذشته ی خود و هم نسبت به اکثر کشورهای پیرامونی از ساختار جوان تری برخوردار است دور از واقعیت نمی باشد. همانطور که آمار فوق نشان می دهند، در سال ۱۳۵۵، در آستانه ی خیزش های انقلابی، ۱۸، ۹ درصد از جمعیت ایران در گروه سنی جوانان قرار داشته است. در عین حال دو سوم از جمعیت زیر ۳۰ سال بوده است. در این سال میانگین سنی نزدیک به ۲۱، ۴ بوده است. (۱۸)

افزایش جمعیت و جوان تر شدن آن با تمرکز جمعیت در شهرهای بزرگ همراه بوده است. بطور کلی، از نیمه ی دوم سالهای ۱۳۳۰، شهرنشینی در ایران از آهنگ سریعی برخوردار شده است. افزایش جمعیتی عمدتاً متوجه تهران و سایر شهرهای بزرگ بوده و تمرکز بیشتری را مسبب گردیده است. نرخ رشد متوسط جمعیت شهری بین سالهای ۳۵ و ۴۹، ۵۵ درصد بوده در حالی که رشد جمعیت روستاها در همین دوره ۱، ۲ درصد بوده است (۱۹). بین سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۵۵ از ۱۵ میلیون نفر افزایش جمعیت، ۳ میلیون نفر به تهران و ۳، ۸ میلیون نفر به شهرهای بالای صد هزار نفر اضافه گردیدند. در سالهای ۱۳۵۰ بیش از نیمی از جمعیت تهران متولد این شهر نبودند. تا سال ۱۳۵۶ از کل مهاجرین داخلی، حدود ۵۰ درصد آنها تنها جذب تهران شدند (۲۰)

جالب آنکه در میان مهاجرین داخلی، بیشترین تعداد (۲۴، ۵ درصد) متعلق به گروه سنی جوانان (۲۴ - ۱۵) بوده و وزن نسبی این گروه سنی را در شهرهای بزرگ افزایش داده است (۲۱). می باید یادآور شد که در پویش انقلاب ایران، شهرهای بزرگ بودند که مرکز اصلی بسیج توده های شهری، بویژه جوانان شدند. در سال ۱۳۵۵، جمعیت تهران، مشهد، اصفهان، تبریز، و شیراز به تنهایی معادل ۴۳ درصد کل جمعیت شهری ایران بود. پژوهش جعفر جوان نشان می دهد که «در طی بیست سال آهنگ تحولات جمعیت طوری بوده است که، جمعیت شهری بین سالهای ۳۵ و ۴۵ در شهرهای کوچک و متوسط، و در بین سالهای ۴۵ و ۵۵ در شهرهای متوسط و بزرگ (پراکنده شده)» (۲۲).

جدول شماره ۳

ترکیب شهری - روستایی جمعیت ایران (۲۳)

سال	درصد شهری	درصد روستایی
۱۳۳۵	۳۱,۴	۶۸,۶
۱۳۴۵	۳۷,۹	۶۲,۱
۱۳۵۵	۴۷,۱	۵۲,۹
۱۳۶۵	۵۴,۴	۴۵,۶

تا اینجا می توان چنین جمع بندی کرد که در اواسط دهه ی ۵۰ (در آستانه ی تحولات انقلابی) جمعیت ایران بمراتب جوانتر از گذشته شده (گروه سنی ۲۴-۱۵ ساله حدود ۱۹ درصد جمعیت یا ۴۰۰۰۰۰۰ را در بر می گیرد). نزدیک به ۴۷ درصد از جمعیت، ساکن شهرها هستند و اکثر آنها در شهرهای متوسط و بزرگ متمرکز شده اند. با توجه به رشد طبیعی جمعیت شهرها و همچنین مهاجرت جوانان به شهرهای بزرگ، نسبت جوانان به کل جمعیت شهری با آهنگ شتابانی افزایش می یابد و حدودا بیش از ۵۰ درصد جوانان را در شهرها می توان سراغ گرفت. (تقریبا بین ۲۰۰۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰۰۰). با این وجود، جوان تر شدن جمعیت و تمرکز جوانان در شهرهای بزرگ به تنهایی موجب سیاسی تر شدن و رادیکالیسم نمی باشد. عوامل میانجی دیگری می باید دخالت کرده تا جوانان را عملا در گیر فعالیتهای اعتراضی سیاسی نمایند. بدیگر سخن:

«...افزایش در شمار جوانان ممکن است یک شرط لازم، ولی نه کافی، برای جنبش های انقلابی باشد. با این وجود، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه می توان از عواملی یاد کرد که در راستای انقلابی کردن جمعیت، که بطور فزاینده جوان می شود، عمل می کنند.» (۲۴)

فرهاد کاظمی توضیح مشابهی را در مورد ارتباط میان شهر نشینی و سیاست گرایی بدست می دهد:

«افزایش شهر نشینی هنگامیکه با سطح سواد بیشتر، تأثیر یابی از وسایل ارتباط جمعی، فعالیتهای تشکیلاتی وسیع تر و عواملی نظیر آنها همراه نباشد، چندان محتمل نیست که بصورت شرکت بیشتر در

سیاست خود را منعکس نماید.» (۲۵)

تحقیق کاظمی در مورد مهاجران روستایی که پیش از انقلاب به شهرها آمده بودند او را متقاعد ساخته که گرایش «طبیعی» ای به رادیکالیسم سیاسی در میان آنها موجود نیست، مگر اینکه در شرایط بیسابقه ای توسط نیرو یا نیروهای سازماندهی شوند. این گرایش تا حدودی در میان جوانان مهاجر نسل دوم بیشتر از مهاجران نسل اول بوده است (۲۶)

از آنجا که پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲، جوانان دانشجوی (و به درجات کمتری دانش آموزان متوسطه) ظرفیت بالایی از مبارزه جوانی سیاسی و رادیکال از خود بروز دادند، لازمست که به تحولاتی که به گسترش کمی و کیفی آنها انجامیده اشاره نمایم.

پس از کودتا، بموازات گسترش دستگاههای دولتی، توسعه ی اقتصادی و همچنین افزایش سریع جمعیت، نیاز به نیروی انسانی متخصص خود را بیش از پیش نمایان ساخت. در نتیجه، دستگاه های آموزشی گسترش بیسابقه ای یافته، بر شمار مؤسسات آموزشی و دانش آموزان و دانشجویان افزوده شد. در این سالها بر میزان با سوادان نیز افزوده شد. چنانکه در صد با سوادان شهری از ۳۳ در صد در سال ۱۳۳۵ به ۴۵ در صد در سال ۱۳۵۵ رسید. این افزایش در میان مردان شهری از همه چشمگیرتر بود. مخارج سرانه (دولتی) برای آموزش و پرورش نیز افزایش زیادی یافت. بعنوان مثال، از ۱۱ دلار در سال ۱۳۴۹ به ۱۰۳ دلار در سال ۱۳۵۷ رسید؛ یعنی نزدیک به ده برابر افزایش (۲۷). بالا رفتن سطح سواد در گروههای سنی مورد نظر ما بشرح زیر بوده است: در سال ۱۳۴۵ در مناطق شهری کشور، ۶۹ در صد از گروه سنی ۱۹-۱۵ ساله با سواد بوده اند. از گروه سنی ۲۴-۲۰ ساله ۸۴٫۸ آنها با سواد بوده اند. ده سال بعد در سال ۱۳۵۵ این ارقام بطور کیفی بالا رفتند. بطوریکه در گروه سنی ۱۹-۱۵ سال، ۸۲٫۵ در صد آنها، و در گروه سنی ۲۴-۲۰ سال، ۷۰ در صد آنها از سواد برخوردار بوده اند. (۲۸) تعداد دانش آموزان دوره متوسطه بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۷ از ۳۶۹٫۰۰۰ به ۸۳۱٫۰۰۰ نفر رسید (۲۹).

بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۴۹ تعداد دانشجویان دانشگاهی از ۹٫۹۹۶ نفر به ۲۶۰٫۲۶۰ نفر بالغ گردید. در سال ۱۳۵۷، سال وقوع انقلاب، شمار دانشجویان آموزش عالی داخل کشور به مرز ۱۷۵۰۰۰ رسید که در ۲۳۶ موسسه گوناگون به تحصیل اشتغال داشتند. (۳۰) در این سال

تعداد دانشجویان خارج از کشور نیز به بیش از ۸۰٫۰۰۰ رسید. در سال ۱۳۳۹، در گروه سنی ۲۴-۲۰ ساله تنها ۱ درصد دانشجوی بودند. این رقم در سال ۱۳۵۵ به ۲ درصد افزایش یافت. معذالک گسترش امکانات آموزشی بسیار ناموزون صورت گرفت بطوریکه دو سوم دانشجویان و تقریباً یک سوم دانش آموزان متوسطه در تهران تحصیل می کردند. سایر دانشجویان نیز در موسسات آموزشی دیگر شهرهای بزرگ ایران متمرکز بودند.

تغییرات دستگاه آموزشی در این دوره نمی باید صرفاً از جنبه کمی مطرح باشد. از دیگر تحولات آموزشی که احتمالاً در سیاسی تر شدن و تندروتر شدن دانشجویان مؤثر بوده است تغییر در ترکیب طبقاتی و همچنین افزایش نسبت دانشجویان است. برخلاف اوایل سالهای ۱۳۰۰، که بهره برداری از آموزش و پرورش در انحصار فرزندان اشراف و زمینداران و تجار بزرگ بود، بتدریج از اوایل دهه ی ۱۳۳۰، تعداد فزاینده ای از فرزندان اقشار متوسط شهری به موسسات آموزش عالی راه یافتند.

پیشتر متذکر شدیم که جوانتر شدن جمعیت دلیل کافی برای سیاسی تر شدن و رادیکال تر شدن نمی باشد، گرچه نوعی ارتباط مثبت بین این دو متغیر وجود دارد. جوان تر شدن جمعیت و تمرکز آن در شهرهای بزرگ زمینه ی مساعدی را فراهم می آورد که محتاج دو عامل اضافی (بعنوان میانجی) هستند. اول، وجود نارضایتی ریشه دار در میان جوانان، بویژه نسبت به حکومت. دوم، وجود ایدئولوژیها و تشکیلات سیاسی و صنفی که قادر به سازماندهی جوانان معترض و ناراضی باشند. عامل نارضایتی در میان جوانان را با مفهوم «از خود بیگانگی» توضیح می دهیم. این پدیده، در میان اقشار گوناگون جوانان - دانشجوی یا غیر دانشجوی - بدلائل گوناگون موجود بود که بدان اشاره خواهیم کرد. اما در مورد عامل سازماندهی، این نوشتار بر این انگاره استوار است که صرفاً در محیط های دانشگاهی (و به میزان بسیار کمتری در دبیرستانها) بود که این امر می توانست تحقق یابد. شاید سه دلیل در این رابطه دخیل باشند: اول، ورود دانشجو به محیط هایی که از سنت سیاسی و مبارزه جوئی برخوردار هستند؛ دوم، قرار گرفتن در معرض ایدئولوژیها و مباحثی که بطور سیستماتیک برنامه ریزی برای تغییر جهان را تبلیغ می کنند؛ سوم، و شاید مهمتر از همه، تماس مداوم و منظم و تمرکز در محیط دانشگاهی که امکان کار

تشکیلاتی را افزایش می دهد؛ امکانی که در دیگر محیط های اجتماعی کمتر برای جوانان موجود است. بنابراین، چشمگیر بودن فعالیت سیاسی رادیکال در میان دانشجویان (و حدود کمتری دانش آموزان متوسطه)، نه بخاطر ماهیت متفاوت آنها از دیگر جوانان، که عمدتاً بخاطر برخورداری آنها از امکانات سازماندهی در محیط دانشگاهی است. در آمریکای لاتین نیز که دانشگاهها غالباً از نوعی استقلال نسبی برخوردار هستند، محیط دانشگاهها بسیار سیاسی و میزان فعالیتهای رادیکال

سیاسی در میان دانشجویان چشمگیر است. بحدی که کامیلو تورز، از انقلابیون کلمبیا، انقلابیگری را «حرفه ی تاریخی» دانشجویان در آمریکای لاتین خوانده است.

بخش سوم: از خود بیگانگی و سیاست گرایی رادیکال

یکی از پژوهشگرانی که پیش از انقلاب در باب جوانان و دانشجویان ایرانی به تحقیق نشسته بود از آنها به مثابه «ازخودبیگانانه ترین، انفجار آمیزترین و تهدید آمیزترین نیرو درون طبقه ی متوسط جدید» یاد نمود (۳۱). وی در همان حال قید کرد که با توجه به رشد فزاینده ی جمعیت جوان در ایران، آینده می تواند با بی ثباتی همراه باشد. در آن ایام کمتر کسی به این نکات پرداخت. فرارسیدن پویش انقلابی، اما شمار بیشتری را قانع کرد.

در بخش نخستین این نوشتار به زمینه های ثابتهای جوانان را به درگیر شدن در فعالیتهای اعتراضی رادیکال و آرمان گرایانه متمایل می سازد اشاره کردیم: زمینه های بیولوژیک - روانی، جامعه شناسانه، و نسلی. این ظرفیت در مواجهه با مناسبات اجتماعی گوناگون، به اشکال و درجات متفاوت خود را بروز می دهد. هر چه میزان از خودبیگانگی افزایش یابد، احتمال به فعل درآمدن ظرفیت رادیکال جوانان نیز بالا می رود. «ازخودبیگانگی» در اینجا به حالتی روانی و احساسی اطلاق می گردد که از ساختارها و روابط اجتماعی منبسط است و غالباً خود را در علائمی نظیر احساس بی مفهومی، انزوای اجتماعی، بی قدرتی، بی هنجاری و جدائی از خود (بی هویتی) متجلی می سازد. تضادها و تناقضات ریشه دار اجتماعی، بویژه هنگامیکه با تغییر سریع مناسبات و هنجارهای مسلط همراه باشد، زمینه های

از خودبیگانگی را در میان جوانان افزایش می دهد. در ایران روابط استبدادی و پدرسالارانه در سطوح خانوادگی، تعلیم و تربیت و سیاست، وجود تبعیضات اجتماعی، قومی، شهری و جنسی، محرومیت‌های جنسی، فقدان امکانات رفاهی، تحصیلی و تفریحی برای اقشار وسیعی از جوانان؛ وابستگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به امپریالیسم، فساد اجتماعی و سیاسی؛ و بالاخره دگرگونی‌های سریع اجتماعی دهه ی چهل که از سوئی نظام های ارزشی کهن را تضعیف کرد و از سوی دیگر قادر به پاسخگویی به نظام ارزشی و هنجارهای جدیدی - که برای اکثریت جوانان، مفهوم و هویتی ریشه دار ایجاد کند - نبود، از زمینه های اصلی از خودبیگانگی بودند. سرگرمی های نظیر تماشای مسابقات ورزشی، فیلم های سکسی و مواد مخدر نیز اولاً به یک اندازه در دسترس همه ی اقشار جوانان نبوده، وانگهی سطحی تر از آن بودند که بتوانند پاسخگوی کمبودهای روانی جوانان باشند. از خودبیگانگی جوانان ایرانی (بویژه شهری) را در برخی از شاخص های اجتماعی آن سالها می توان مشاهده کرد. از جمله آنکه ۷۵ درصد خودکشی ها متعلق به جوانان در سنین ۱۵ تا ۳۰ سال بوده است. همچنین، در اوائل دهه ی ۴۰، حدود نیم میلیون معتاد به هروئین وجود داشت که پس از ایالات متحده، ایران را در دومین رتبه قرار می داد (۳۲).

رویکرد فزاینده جوانان شهری را در دهه های ۴۰ و ۵۰ به اسلام مبارز و سیاسی شده و جنبش چریکی نیز می باید در همین ارتباط مورد بررسی قرار داد. علی شریعتی در آن سالها از جوانان از خودبیگانه و بی هویت ایرانی چنین یاد می کند: «یک تیپ آسیمیله شده ی فرنگی دست دوم دوبله شده به فارسی. این تیپ که در دام فرهنگ مصرف افتاده است درست شبیه یک ماکت است؛ یک مانکن گچی است که هر لباسی را بخواهند به تنش می کنند و هر طوری که دلشان بخواهد بزکش می کنند.» (۳۳) شریعتی مشکل را می بیند، ولو آنکه در ریشه یابی و پاسخگویی به مشکل به کجراه می رود.

میان از خود بیگانگی جوانان در ایران و انگیزه های اقتصادی آنها نمی توان ارتباط محکمی یافت. طبق باور آبراهامیان «جنبش چریکی در هنگام رونق اقتصادی طبقه ی متوسط، افزایش دستمزدها، و وفور موقعیت های شغلی برای فارغ التحصیلان دانشگاهی ظهور نمود. پس دلیل دست بردن آنها به اسلحه نه از محرومیت اقتصادی، که از

نارضایتی اجتماعی، آزرده‌گی اخلاقی، و ناامیدی سیاسی نشأت می‌گرفت» (۳۴). در این سالها نرخ بیکاری از ۵ درصد تجاوز نکرد. اصولاً در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۵۰، برای حرفه‌های تخصصی و فنی تقاضا بسیار بالا بود به طوری‌که حدود ۲۵,۰۰۰ کارگر ماهر خارجی در ایران به کار اشتغال داشتند. نرخ بیکاری در سال ۱۳۵۵ در میان دارندگان مدرک لیسانس (و بالاتر) فقط ۱ درصد بوده است (۳۵). بنابراین از خودبیگانگی جوانان ایرانی (شهری) این سالها را می‌باید در ارتباط با عوامل متفاوت، که قبلاً متذکر شدیم توضیح داد. تمامی بخش‌های جوانان نیز به یک اندازه تحت تأثیر این عوامل نبودند. به عنوان مثال عوامل موجود از خود بیگانگی در میان جوانان مهاجر (فقرا شهری)، الزاماً با عواملی که در جوانان برخاسته از طبقه متوسط جدید شهری ایجاد از خود بیگانگی می‌کرد یکسان نبودند.

عدم موفقیت در امتحانات ورودی دانشگاه یکی از علل نارضایتی و سردرگمی در میان جوانان بود. مطابق آمار سالهای چهل، بطور متوسط حدود ۱۲ تا ۱۴ درصد دیپلمه‌ها به دانشگاهها و مدارس عالی راه می‌یافتند (۳۶). در دهه ۵۰ این ظرفیت کمی افزایش یافت. با این وجود، هر ساله بر شکاف میان داوطلبان امتحانات ورودی و ظرفیت قبولی دانشگاهها افزوده می‌شد. در آستانه‌ی انقلاب، حدود ۲۹۰,۰۰۰ نفر در کنکور شرکت کردند که از میان آنها تنها ۱,۲ به دانشگاه راه یافتند (۳۷).

تشکیل سپاه دانش، سپاه بهداشت و سپاه ترویج آبادانی و اصولاً خود دوره‌ی نظام وظیفه رانیز می‌باید از زاویه‌ی جذب موقتی این نیروی جوان مورد توجه قرار داد. در آستانه‌ی انقلاب، ارتش از ۴۱۰,۰۰۰ نفر تشکیل شده بود که اکثریت آنها در برگیرنده‌ی جوانانی بود که «خدمت» موقتی خود را انجام می‌دادند. سپاه دانش نیز به تنهایی حدود ۲۵,۰۰۰ تن را در بر می‌گرفت (۳۸).

در دانشگاهها، مجموعه‌ای از عوامل خاص و محیطی، زمینه‌ی مؤثر و مساعدی را برای گرایش دانشجویان به فعالیت‌های اعتراضی سیاسی فراهم آورد که در زیر به آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - شرایط نابسامان حاکم بر محیط آموزشی: پس از گذراندن «هفت خوان رستم»، هنگامی که دانشجو به دانشگاه راه می‌یافت تازه خود را با کیفیت نازل آموزشی و امکانات مواجه می‌دید و به تو

خالی بودن نظام آموزشی باور می آورد. نوشتار زیر که از داریوش همایون، وزیر اطلاعات رژیم شاه نقل گردیده به این نکته اشارت دارد: (گرچه انتقاد همایون از دریچه‌ی متفاوتی - که عدم قابلیت رژیم شاه در غیرسیاسی کردن دانشجویان باشد - صورت گرفته است)

«آموزش دانشگاهی بدترین نمونه غلبه کمیت بر کیفیت بود. شمار دانشگاهها و دانشجویان در طول سالها دهها برابر شد ولی بیشتر دانشجویان چیز سودمندی نمی آموختند و در دانشگاههایی که کمتر چیزی به آنها می دادند فعالیت سیاسی می کردند. کوشش برای خرید دانشجویان (مقرری ماهانه، کمک هزینه‌ی مسکن، خوراک ارزان و آموزش رایگان) بر نارضایتی آنها می افزود. اگر بجای همه اینها به دانشجویان کمتری درس بهتر می دادند و از آنها که توانایی مالی داشتند ماهانه می گرفتند رضایتشان بیشتر جلب می شد.» (۳۹)

۲- ارتقاء آگاهی اجتماعی و سیاسی: تجمع سرآمدترین و مطلع ترین دانشجویان در کنار یکدیگر امکان تبادل نظر و فراگیری و انتقال تجارب سیاسی - اجتماعی را تسهیل می کرد. در عین حال وجود کتابخانه های دانشجویی نیز امکانات جدیدی را برای دانشجویان ایرانی فراهم می آورد که بر آگاهی های خود بیافزایند.

۳- امکان بسیج و سازماندهی: تمرکز دانشجویان در یک دانشکده یا دانشگاه زمینه‌ی بسیج صنفی و سیاسی آنها را توسط گروه های دانشجویی و سیاسی فراهم می آورد. بسیاری از مبارزان سیاسی این دوره در محیط دانشگاهی بسیج شدند.

۴- وجود سنت مبارزاتی در برخی دانشگاه ها یا دانشکده ها: به دلائل گوناگون برخی دانشکده ها (نظیر فنی دانشگاه تهران) یا دانشگاه ها (دانشگاه صنعتی) از سنت مبارزه جویی و رادیکالیسم بالاتری برخوردار بودند. انتقال این سنت به دانشجویان جدیدتر، خود به عاملی و رای عوامل پیشین بدل می گردید.

۵- نوع رشته‌ی تحصیلی: برخی رشته های تحصیلی، چه به لحاظ نوع دانشی که ارائه می دهند، و چه از جنبه‌ی نوع حرفه ای که دانشجوی را آماده می کنند از ظرفیت بالاتری برای ایجاد نگرش و رفتار انتقادی برخوردار بودند. چنانکه اکثریت اعضای دانشجوی فدائیان از رشته های علوم انسانی و علوم اجتماعی و اکثریت اعضای دانشجوی سازمان مجاهدین از رشته های فیزیک و مهندسی بودند (۴۰).

بدین ترتیب و بموازات گسترش دستگاههای آموزشی کشور و تعداد دانش آموزان و دانشجویان بر تعداد جوانان از خودبیگانه ای که در جستجوی مفهوم عمیق تری از زندگی و یک هویت فردی و اجتماعی ره به هر سوی می سپاردند نیز افزوده گشت. شمار فزاینده ای از اینان به گروه بندیها، ایدئولوژیها و نظم های گفتاری انتقادی - رادیکال که مخالف وضع موجود بودند روی آوردند. دانشجویان و جوانان به وسیع ترین و فعال ترین پایه ی اجتماعی برای آنها بدل شده و خود نیز هویت سرکوب شده را از آنها طلب کردند. و این دیالکتیکی است که در سراسر دهه ی چهل و پنجاه تا هنگام انقلاب میان جوانان - دانشجویان و جنبشهای سیاسی - ایدئولوژیک در جریان بود. بررسی مبارزات و روندهای سیاسی در ایران پس از کودتا مؤید آنست که در میان تمامی گروه های اجتماعی، دانشجویان فعالترین و مستمرترین نیرو بوده اند. این به معنی نادیده انگاری این واقعیت که تنها بخش کوچکی از دانشجویان در گیر چنین مبارزاتی بودند نمی باشد. سوال اساسی اما، آنستکه چرا همین بخش ولو کوچک از میان دانشجویان - و نه از میان دیگر گروههای اجتماعی - سر بیرون آورد؟

شاید بد نباشد با هم به مروری بر پاره ای از پراهمیت ترین مبارزات جوانان دانشجو در فاصله ی میان کودتا و انقلاب بنشینیم.

تظاهرات ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران علیه ورود نیکسون؛ اعتراض دانشجویان دانشگاه تهران در جریان برگزاری «هزاره ی ابن سینا» در سال ۱۳۳۴؛ ایجاد «کمیته ی موقت» دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۳۸-۱۳۳۷؛ ایجاد «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» در سال تحصیلی ۳۹-۱۳۳۸؛ اجتماع «دانشجویان طرفدار جبهه ی ملی» در میدان جلالیه در مرداد سال ۱۳۳۹؛ انتشار بیانیه دانش آموزان مدارس تهران به حمایت از مبارزات دانشجویان دانشگاههای کشور در بهمن ۱۳۳۹؛ انتشار نشریه ی «پیام دانشجو» در سال ۱۳۴۰؛ شرکت دانش آموزان و دانشجویان در تظاهرات معلمان در اردیبهشت ۱۳۴۰؛ اعتراض دانشجویان دانشگاه شیراز بمناسبت تشکیل «کنفرانس سنتو» در خرداد ۱۳۴۰؛ تظاهرات دانشجویی بمناسبت همبستگی با «مبارزات مردم الجزایر علیه استعمار» در آبان ۱۳۴۰؛ مبارزات دانشجویان دانشکده ی نفت آبادان در مراسم ۱۶ آذر علیه کارشناسان آمریکائی؛ اعتصاب به خون کشیده شده ی دانشجویان در بهمن ۱۳۴۰

در دانشگاه تهران؛ شرکت دانشجویان در پل سازی برای میل زدگان محله ی «جوادیه» در تهران در اردیبهشت ۱۳۴۱؛ شرکت دانشجویان در مبارزات توده ای در خرداد ۱۳۴۲؛ شرکت دانشجویان در مراسم یادبود غلامرضا تختی در سال ۱۳۴۲؛ تظاهرات دانشجویی ضداسرائیل پس از جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷؛ شرکت وسیع دانشجویان و دانش آموزان در اعتراض علیه افزایش بهای بلیط اتوبوس های شرکت واحد در اسفند ماه ۱۳۴۸؛ حمله ی گروه های متشکل دانشجویی به مراکز و مؤسسات آمریکائی در اردیبهشت ۱۳۴۹؛ تظاهرات دانشگاهی در دفاع از شهدای عملیات «سیاهکل» در اسفند ۱۳۴۹.

در سالهای دهه ی ۱۳۵۰ جنبش دانشجویی عمدتاً تحت تاثیر مبارزات سازمانهای چریکی قرار گرفته و جدا از برگزاری منظم «روز دانشجو» در اکثر دانشگاهها و مدارس عالی، به پاره ای حرکات افشاگرانه در محلات فقیرنشین نیز دست زد؛ از جمله تظاهرات خرداد ۱۳۵۴ در چهار منطقه ی تهران. (۴۱) همچنین باید به لیست بالا، مبارزات دانشجویی خارج از کشور را نیز که تحت عنوان «کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی» از سال ۱۹۶۱ به بعد در جریان بوده است بیافزائیم. بحث در این باره، اما، محتاج زمان و فضای دیگر است.

با آغاز «فضای باز» سیاسی در سال ۱۳۵۲ مبارزات دانشجویی و تا حدودی دانش آموزی وارد مرحله ی فعال تری می شود و در ارتباط نزدیکتری با دیگر جنبشها و مبارزات شهری قرار می گیرد. در چنین حال و هوائی است که دیگر بخشهای جوانان شهری (بجز دانش آموزان و دانشجویان) نیز از طریق مبارزات دیگر نظیر مبارزات مردم خارج از محدوده، مبارزات صنفی، و تظاهرات عمومی تحت رهبری روحانیت به فعالیت سیاسی روی می آورند و به یکی از اساسی ترین نیروهای شرکت کننده در پویش انقلابی بدل می شوند. تحقیقی که از سوی احمد اشرف و علی بنوعزیزی در مورد انقلاب ایران صورت گرفته است حاکی از آنست که در تمامی پویش انقلاب جوانان محصل فعال ترین نیروی شرکت کننده در انقلاب بوده اند و بطور نسبی بیشترین تعداد دستگیر شدگان، زخمی و یا کشته شدگان به آنها تعلق داشته است. (۴۲) همین تحقیق نشان می دهد که از مجموع ۲۴۸۳ تظاهراتی که در جریان انقلاب صورت گرفته، بیست و سه درصد آنها توسط دانش آموزان و دانشجویان و معلمان سازماندهی شده بود. و البته این

جدا از شرکت وسیع جوانان شهری در تمامی راهپیمایی‌ها، تظاهرات و اشکال متنوع مبارزات خیابانی بود که احتمالاً بطور خود بخودی انجام گرفت و یا توسط روحانیت سازمان یافته بود.

ادای سهم دانشجویان در مبارزات سازمان یافته:

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ دانشجویان بطور وسیع تر و گسترده تری به مبارزات سیاسی خارج از دانشگاه روی آوردند. شکل گیری مبارزات چریکی شهری و اسلام میامی بر این حرکت تأثیر اساسی داشتند. طبق یک بررسی، در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از مجموع ۵۸۸ نفر مجروح و دستگیر شده، ۹، ۱۱ درصد آنها محصل (بجز طلاب) بوده‌اند. همچنین از مجموع ۲۲۹ نفر مجروح و دستگیر شده در این قیام، ۱۵۱ نفر یا ۶۲ درصد آنها در گروه سنی ۲۵ - ۱۵ سال جای داشته‌اند. (۴۳) در سال ۱۳۴۴، ۵۷ تن از افراد حزب ملل اسلامی دستگیر شدند. از میان آنان حرفه‌ی ۱۲ نفر اعلام گردید که ۹ تن را دانش آموزان و دانشجویان تشکیل می دادند. (۴۴)

در دهه‌ی ۱۳۵۰ دانشجویان در کنار مبارزات صنفی - سیاسی خود، در عین حال مهم ترین منبع تغذیه و عضو گیری سازمانهای چریکی محسوب می شدند. بررسی های آبراهامیان در مورد جنبش چریکی حاکی از آنست که از مجموع ۳۰۲ چریک کشته شده ای که اطلاعات در مورد سابقه‌ی آنها موجود بوده است، ۱۴۷ نفر آنها (بیش از ۴۸ درصد) دانشجو (و حدود بسیار کمتری دانش آموز) بوده‌اند. از این میان تنها ۱۰ نفر سنشان بالاتر از ۳۵ و مابقی جوانتر بوده‌اند. (۴۵)

از میان ۷۳ کشته‌ی مجاهدین (بخش اسلامی) پیش از انقلاب که اطلاعات در مورد پیشینه‌ی اجتماعی و حرفه‌ی آنها موجود است، ۴۵ نفر (شصت و یک درصد) آنها دانشجو بوده‌اند.

در مورد بخش مارکسیستی مجاهدین، از میان ۴۳ نفر کشته شده ای که اطلاعات در موردشان در دست است، ۲۵ نفر (۵۸ درصد) دانشجو بوده‌اند. سن ۳۰ نفر از آنها کمتر از ۲۶ سال بوده است (۷۰ درصد). (۴۶) بنیان گذاران سازمان مجاهدین ۵ نفر از فارغ التحصیلان دانشگاه تهران بودند که سن مسن ترین آنها (حنیف نژاد) ۲۷ سال بود. (۴۷)

در سازمان فدائی نیز از ۱۶۰ کشته‌ای که اطلاعات در موردشان موجود است ۷۳ نفر دانشجو (۴۶ درصد) و مجموعاً ۷۹ نفر دانشجو، دانش آموز و سرباز وظیفه بوده‌اند (۴۹ درصد)، (۴۸).

همچنین از ۹ نفر اعضای گروه آرمان خلق که در سال ۱۳۵۰ دستگیر شدند، ۶ نفر دانشجو و دانش آموز بودند. از ۱۴ نفری که در سال ۱۳۴۴ در رابطه با جریان تیراندازی در کاخ مرمر دستگیر شدند نیمی دانشجو و معلم بوده و معدل سنی آنها ۲۷ بود. همینطور ۱۸ نفری که در اواخر سال ۱۳۴۹ در ارتباط با گروه جنگل دستگیر شدند، از معدل سنی ۲۵ برخوردار بودند. (۴۹)

باشکل گیری جنبش چریکی شهری در دهه ی ۱۳۵۰، عنصر دانشجویی به جزء لاینفک و ماهوی این جنبش بدل گردید. تأثیر اعضاء و هواداران دانشجو بر سازمانهای چریکی به درجه ای بود که بطور کیفی بر برنامه، روش کار، نظم گفتاری، و شعارهای این گروه بندی ها اثر نهاد. بطوریکه می توان به کلیت مشی فعالیتی و گفتاری فدائیان در این سالها عنوان «سیاست دانشجو گرا» داد و جوهر اجتماعی آنها را دانشجویی خواند. یکی از بنیان گذاران نخستین فدائیان در مورد جوانان چنین نوشت:

«روشنفکران جوان بالفعل ترین نیروی جنبش اند... این نیروی جوان تمام صفات و خصوصیات لازم را برای شروع حرکت دارد...» در جای دیگر «رسالت» جوانان در مبارزات سیاسی تشویقی می گردد: «به هزار نیرنگ می کوشند انحطاط جوامع غرب استعماری را به جوانان ما سرایت دهند. می خواهند... رسالت تاریخی نسل جوان را منتفی سازند.» وی بلافاصله می افزاید: «رسالت تاریخی نسل جوان اینست که برای پایان دادن به بیدادگری قرون بپا خیزد و جامعه یی مترقی و پیشرو بوجود آورد.» (تاکید از ما) (۵۰)

در سالهای نخستین دهه ی ۵۰، تنها نشریه ای که از سوی فدائیان برای یک گروه اجتماعی خاص انتشار می یافت نشریه «پیام دانشجو» بود. فدائیان در اولین شماره نشریه (آبان ۵۴) از نقش دانشجویان این چنین یاد کردند: «نقش دانشجویان و روشنفکران انقلابی ایران ... در گسترش مبارزه در میان توده ها قاطع و تعیین کننده است و هر گونه تعللی در این زمینه خیانتی بزرگ نسبت به مصالح ملی و مصالح پرولتاریای ایران است.» «ما برای بسیج توده ها و کشاندن آنها بمبارزه راهی طولانی در پیش داریم و نیروهای پیشگام در این رهگذر

عمدتاً باید از خیل عظیم دانشجویان ایران فراهم گردد.» (۵۱)

بنظر می‌رسد که در نگرش فدائیان، جوانان و دانشجویان صرفاً یک نیروی اجتماعی که از ظرفیت اعتراضی و رادیکال برخوردار بوده نیستند. بلکه از دانشجویان و جوانان به مثابه «نیروهای پیشگام» با «رسالت تاریخی» ایجاد جامعه‌ی مترقی و کشاندن توده‌های مردم به مبارزه یاد می‌کنند. چنین برخوردی اغراق‌آمیز بوده و به نوعی تکرار اشتباهی است که دامنگیر هربرت مارکوزه، نظریه‌پرداز جنبش «چپ نو» در ایالات متحده گردید. جوانان و دانشجویان هرگاه به مبارزات سیاسی روی آوردند غالباً از شور، صداقت، اعتقاد و ایده‌های نو برخوردار هستند؛ ولی در عین حال به علت گذرا بودن موقعیت اجتماعی خود و سن‌اشان فاقد تجربه و پختگی لازم برای هدایت جنبش‌های عظیم اجتماعی، که تجدید سازماندهی اجتماعی را مورد نظر دارند، هستند و چه بسا که بی‌ریشگی خود را به این جنبش‌ها منتقل سازند (۵۲).

با آغاز بحران انقلابی صدها هزار تن از جوانان شهری، دلزده از محرومیت‌ها و کمبودها، متقاعد از امکانات رستگاری و تغییر جهان، و مصمم در کسب هویتی نو، هویتی سلب شده از آنان، روی به انقلاب آوردند.



ضمیمه: بحران جمعیتی در ایران پسا انقلاب

تغییر و تحولات بنیادینی که در سال ۵۷ و پس از آن در ایران شکل گرفت نه تنها بر ساختار های سیاسی، که بر تمامی مناسبات و هنجار های اجتماعی، فرهنگی و ارزشی جامعه تأثیر نهادند. از جمله روابطی که سخت دستخوش دگرگونی شده است روندهای جمعیتی است. با تسلط حکومت اسلامی و ارزش های ناشی از آن، و همچنین پاره ای تغییرات نظیر جنگ و تسریع مهاجرت های داخلی و خارجی، رفتار های جمعیتی سال های پیش از انقلاب به کلی دچار دگرگشت شده اند. نه تنها کاربرد وسائل و روش های پیشگیری از بارداری تقبیح شد، بلکه سن قانونی ازدواج نیز کاهش یافته و زناشویی و تولید مثل مورد تشویق قرار گرفته است؛ محدودیت های اجتماعی و شغلی نیز در برابر زنان قد علم کرده آنها را بیش از گذشته به خانه نشینی، ازدواج زودهنگام و تولید مثل سوق داده است. علاوه بر اینها، کنار گذاری سیاست تنظیم خانواده که طی سال های ۵۷ - ۱۳۴۶ تأثیر مثبتی در کاهش رشد جمعیت (شهری) بر جای نهاده بود، به افزایش بی سابقه در آهنگ رشد جمعیت انجامید؛ رشدی که با در نظر گرفتن کمبود در ظرفیت ها و منابع طبیعی، ضعف توسعه ی اقتصادی و عوارض اقتصادی جنگ، و بی توجهی و بی برنامه گی در مورد کنترل جمعیت، ایران را به سوی یک فاجعه ی تکان دهنده به پیش می برد (۵۳). به هر رو، با انجام دگرسانی هائی که ذکرشان رفت «آثار زاد و ولدهای قبل از اجرای تنظیم خانواده بر باروری ظاهر شد و با افزایش مهاجرت های روستائی الگوی باروری شهری نیز تحت تأثیر الگوی باروری روستائی قرار گرفت. میزان باروری کل (متوسط تعداد فرزندان یک زن در طول دوران باروری در شرایط باروری جاری) در شهرها از ۴٫۴ به ۵٫۵ فرزند افزایش یافت و در جمعیت روستائی در سطح ۷٫۸ فرزند باقی ماند.» (۵۴) نتیجه آنکه، در دهسالی که از انقلاب می گذرد جمعیت ایران از ۳۶٫۱ میلیون نفر در سال ۱۳۵۷ به ۴۹٫۵ میلیون نفر در سال ۱۳۶۵ رسیده و بالاخره مطابق آخرین برآوردها در سال ۱۳۶۷ از مرز ۵۳ میلیون نیز گذشته است. چنین رشد فزاینده و شتابان جمعیتی پس از انقلاب، که جمعیت شناسان از آن به عنوان «انفجار جمعیتی» و «موج جمعیتی» و سید حسین موسوی نخست

وزیر وقت از آن به مثابه «الطاف الهی بر مملکت ایران» و «یکی از مهم ترین سلاح ها» نام می برند، نمایانگر میزان رشد سالیانه ی ناخالصی معادل ۳٫۹۷ درصد بین سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ بوده است (۵۵). این میزان رشد که بی شک از بالاترین میزان های رشد جمعیت در جهان است حدود ۲٫۵ برابر میزان رشد متوسط جمعیت در دنیا (۱٫۴ درصد) است. در شرایطی که کشورهای پیشرفته و صنعتی میزان رشد جمعیتی خود را مدت هاست که به زیر یک درصد رسانده و بسیاری از آنها هدف خود را نرخ رشد صفر اعلام کرده اند، و هنگامیکه بر پایه ی آمارهای سال ۱۹۸۲، نرخ متوسط رشد طبیعی جمعیت (بدون احتساب تاثیر مهاجرت ها) در کشورهای توسعه نیافته به ۲٫۱ درصد، در کل آسیا به ۱٫۹ درصد و در آسیای میانه ی جنوبی به ۲٫۲ درصد کاهش یافته است، آنگاه رشد فزاینده جمعیت در ایران، آنهم به میزان ۳٫۹۷ درصد، از فاجعه ی ۱۰۰ میلیون جمعیت در ۲۰ سال آینده در ایران حکایت می کند. حتی اگر از این میزان رشد، سهم مهاجران افغانی و عراقی را که ۲ میلیون ۲۰۰ هزار نفر تخمین زده می شود کنار بگذاریم باز هم با نرخ رشد طبیعی جمعیت معادل ۳٫۵۴ روبرو هستیم. شکی نیست که در این افزایش، نقش تشدید باروری در سالهای پس از انقلاب از همه مهم تر بوده است. برای کنترل این روند ضرورت دارد که ظرفیت فرزندآوری در تراز منجمده ای قرار گیرد و یک زن ایرانی در دوران باروری خود (۱۵ تا ۴۹ سالگی) ۲٫۷ یا حداکثر ۳ فرزند بدنیا آورد. هم اکنون، میزان باروری کل ۲٫۴ فرزند در کل کشور برآورد شده است. (۵۶)

بین سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ نزدیک به ۱۵٫۸ میلیون نفر بر جمعیت کل کشور افزوده شده است، یعنی تقریباً ۱٫۴۰۰٫۰۰۰ نفر در سال. در همین مدت تعداد دانش آموزان از حدود ۴ میلیون به حدود ۱۱ میلیون افزایش پیدا کرده است (۵۷). و این در حالی است که به قولی (گویا یک میلیون و هشتصد هزار نفر از فرزندان «واجب التعلیم» ما پشت در مدارس مانده اند و از پوشش آموزش اجباری دوره ی ابتدائی بی بهره اند.) (۵۸) تعداد دانشجویان دانشگاهی نیز از حدود ۱۷۵٫۰۰۰ تن به حدود ۱۶۸٫۰۰۰ رسیده که سیر نزولی را نشان می دهد (۵۹).

در سرشماری سال ۱۳۶۵ تعداد افراد گروه سنی ۱۵ - ۲۴ ساله تقریباً به ۹٫۴ میلیون نفر رسیده است که شامل ۱۹٫۰۱ درصد جمعیت ایران است و افزایش درصد کوچکی را نسبت به سال ۵۵ (۱۸٫۹ درصد)

بیان می کند (۲۰). تا سال ۱۳۲۵ نیمی از جمعیت ایران زیر ۱۷ سال سن داشتند. این ها همگی حاکی از آنند که روند جوان شدن جمعیت ایران همچنان ادامه یافته است. جالب اینکه از ۹٫۴ میلیون جوان ایرانی حدود ۵٫۳ میلیون ساکن شهرها بوده اند (۵۲ درصد).

همچون سالهای پیش از انقلاب، رشد جمعیتی با گسترش و تمرکز شهرنشینی همراه بوده است. میزان شهرنشینی از ۴۷٫۱ درصد کل جمعیت در سال ۱۳۵۵ به بیش از ۵۰ درصد در سال ۱۳۶۱ و بالاخره به ۵۴٫۴ درصد در سال ۱۳۶۵ افزایش پیدا کرده است (۲۱). طبق اظهار نظر دکتر جمشیدی رئیس مرکز آمار ایران، «رشد جمعیت ناخالص در نقاط شهری ۵٫۲ و در روستاها ۲٫۴ درصد بوده است.» (۲۲) طبق برآورد آخرین سرشماری عمومی کشور، در میان شهرستان های کشور دو شهرستان بیش از ۲ میلیون نفر، ۴ شهرستان بین ۱ تا ۲ میلیون نفر، ۹ شهرستان بین ۵۰۰ هزار تا یک میلیون نفر و ۱۱۸ شهرستان بین ۱۰۰ تا ۵۰۰ هزار جمعیت داشته اند (۲۳).

از آنچه که در بالا آمد می توان استنباط کرد که همراه با افزایش سریع رشد جمعیت در سالهای پساانقلابی، اولاً بر جوانگرایی جمعیت بازهم افزوده شده و انگهی این جوانگرایی در شهرها، بخصوص شهرهای بزرگ، متمرکزتر است. جمعیت دانش آموز نیز از رشد سریعی برخوردار بوده است، اما چه به لحاظ کمی و چه به دلایل کیفی که در زیر خواهد آمد چنین به نظر می رسد که از نقش دانشگاه و دانشجویان به عنوان یک نیروی مخالف نسبت به سالهای پیش از انقلاب کاسته شده است.

تا آنجا که به نقش سیاسی جوانان - دانشجویان در دهه ی اخیر بر می گردد، چه در گروه بندی های سیاسی مخالف و چه در پایه های اجتماعی حکومت، جوانان - دانشجویان و دانش آموزان وسیع ترین نیروی اجتماعی در گیر در صحنه ی سیاسی بوده اند. صدها هزار تن از جوانان انقلابی حاضر در پویش انقلاب نیروی بالنده و متهور آن را تشکیل می دادند.

پس از جابجائی قدرت سیاسی، بسیاری از فعالیتهای و نهادهای وابسته به حکومت همچون کمیته ها، دانشجویان «خط امام»، پاسداران انقلاب، جهاد سازندگی، انجمن های اسلامی و بسیج به همت و به نیروی جوانان پا گرفت. جوانانی که در این نهادها گرد آمدند از منشاهای طبقاتی گوناگون اعم از لومپن ها و فقرای شهری، اقشار

پائینی و متوسط خرده بورژوازی سنتی و زارعین کم استطاعت روستا بودند. گرچه برای بسیاری از آنها، و حداقل در اوائل انقلاب، «اتوپی» انگیزه‌ی اصلی حرکت بود، به تدریج و در شرایطی که بیکاری چهره‌ی خود را عریان می‌کرد، «نهادهای انقلاب» در کنار کارکردهای دیگرشان به مراکز استخدام جوانان بیکار تبدیل شدند. در جریان جنگ هشت ساله با عراق، دگر بار نیروی اصلی از آن جوانانی بود که با رضایت و یا به اجبار رهسپار جبهه‌ها شده بودند. مطابق آمارهای سال ۱۳۶۲، در گروه سنی ۲۴ - ۱۵ سالگان، مردان فوت شده به تنهایی ۱۸ درصد کل فوت شدگان مرد را تشکیل داده‌اند (۶۴).

در سالهای آغازین پس از انقلاب، جمع وسیعی از جوانان شهری به گروه بندی‌های سیاسی چپ و هم چنین مجاهدین اقبال نشان دادند. گروه‌های چپ عمدتاً بر نیروی فعال دانش‌آموزان و دانشجویان وابسته به اقشار متوسط و مدرن شهری تکیه داشتند و سازمان‌های دانشجویی و دانش‌آموزی آنها از فعال‌ترین بخش‌های تشکیلات محسوب می‌شدند. مجاهدین نیز به همین منوال، بر نیروی دانش‌آموزان و دانشجویان شهری، عمدتاً از منشا اقشار متوسط سنتی، اتکای بسیار داشتند. طبق برآورد آبراهامیان، از مجموع ۶۵۹۸ عضو و هوادار کشته شده‌ی سازمان مجاهدین در سالهای ۸۵ - ۱۹۸۱ (که اطلاعات در مورد آنها در دست بوده است)، ۴۹۷۱ تن (۷۵ درصد) بین ۱۶ تا ۲۵ ساله بودند. همچنین از مجموع ۶۷۵۸ عضو و هوادار کشته شده‌ی سازمان مجاهدین (که اطلاعات در موردشان در دست است)، ۴۸۳۲ نفر (۷۱ درصد) دانش‌آموز و یا فارغ‌التحصیلان مدارس و دانشگاهها بوده‌اند. (۶۵)

تحقیق دیگری که در مورد ۱۰۲۳۱ نفر از کشته شدگان مجاهدین انجام گرفته است حاکی از آنستکه تقریباً ۷۳٫۲ درصد اعضاء و هواداران جزء محصلین و فارغ‌التحصیلان مدارس بوده‌اند (۶۶). دانشگاه و دانشجویان که تا پیش از انقلاب عنصر فعال مبارزات سیاسی بودند و تا دو سال بعد از انقلاب نیز این خصلت را حفظ کردند سرانجام مشمول «انقلاب فرهنگی» رژیم و تضيیقات بعدی آن شدند. کشتار و اخراج دانشجویان، برقراری «سه‌می» در امتحانات ورودی، امتحان ایدئولوژیک، تحقیقات محلی و نظائر آن همگی در راستای اسلامی کردن دانشگاهها به کار گرفته شدند.

امروزه نزدیک به ۵٫۳ میلیون جوان شهری ایرانی با مسائل و مشکلات، کمبودها و محرومیت‌های جدیدی دست و پنجه نرم می‌کنند. رشد شتابان جامعه‌ی جوان، همراه با تمرکز فزاینده‌ی آن در شهرهای بزرگ ایران مولد اشکال جدیدی از «بی‌خویشی» برای نسل جوان «بویژه بخش غیردینی» پس از انقلاب بوده است. این نیروی اجتماعی علیرغم جدائی اجباری اش از دانشگاه و سازمان‌های سیاسی، به خاطر ظرفیت اعتراضی و شورشگرش کماکان در چشم انداز تحولات سیاسی آتی ایران جای مهمی را به خود اختصاص خواهد داد.

«منابع و پی‌نوشت‌ها»:

۱- جا دارد که در اینجا از رساله‌ی فوق‌لیسانس آقای مهدی بزرگمهر، دوست و همکار ارجمندم، تحت عنوان «عناصر دموگرافیک بی‌ثباتی سیاسی: مورد ایران» (دانشگاه ایالتی سان‌دیوگو، پائیز ۱۹۸۲) که کمک مؤثری در تدوین این مقاله بود نام برده و از ایشان تشکر کنم.

2- Herbert Moller, "Youth as a Force in the Modern World" in Comperative Studies in Society and History, April 1968 PP. 256-257.

3- Norman Ryder, "The Cohort as a Concept in the Study of Social Change" in American Sociological Review, 1965. P. 848.

4- Gunter Remmling, The Sociology of Karl Mannheim, New Jersey: Humanities Press, 1975. Ch. 5.

5- Jean Piaget, "The Moral Development of the Child" Six Psychological Studies. New York: Random House, 1967.

6- Ibid, P. 68.

7- Kenneth Keniston, Young Radicals: Notes on Committed Youth, New York: Harcourt Brace, 196(?) PP. 264-7.

8- Karl Mannheim, "The Problem of Generations" in Essay on the Sociology of Knowledge, London: R.K.P. 1952, P.286-287.

9- Ibid, P. 290.

10- Maurice Zeitlin, Revolutionary Politics and the Cuban Working Class, New York: Harpertorch Books, 1967. P. 211.

۱۱- در مورد رشد جمعیتی ایران در اوائل قرن حاضر به نوشته های زیر مراجعه کنید: امیر آشفته تهرانی، جامعه شناسی و آینده نگری جمعیت ایران، ۱۳۲۴، اصفهان انتشارات واحد فوق برنامه ی جهاد دانشگاهی اصفهان، ص ۲۴ - ۲۶۲. جعفر جوان، جمعیت ایران و بستر جغرافیائی آن، ۱۳۲۷، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ص ۳۷ - ۴۲.

11-Julian Bharier, "A Note on the Population of Iran, 1900-1966" in The Population of Iran, Edited by Jamshid Momeni, East West Population Institute : Honolulu, 1977. PP. 57-63.

۱۲ - این کاهش عمدتاً ناشی از تأثیر برنامه ی «تنظیم سیاست خانواده» بود که در سال های ۵۷ - ۱۳۴۲ به مورد اجراء گذاشته شد. امیر آشفته تهرانی، ص ۲۶۳.

13- Bharier, Ibid, P. 59.

همین طور ر.ک. سالنامه ی آماری کشور، ۱۳۵۹، تهران: مرکز آمار ایران، فصل سوم.

۱۴ - همانجا، ص ۵۶. و یا سرشماری های عمومی نفوس و مسکن در سال های ۴۵ و ۵۵.

۱۵ - برای مقایسه جوانی جمعیت ایران با آمار مربوط به سایر کشورها به منبع زیر رجوع کنید: Charles Nam, et. al, Population: A Basic Orientation, New Jersey: Prentice Hall, 1984. PP. 354 - 363.

۱۶- جعفر جوان، ص ۹۱.

17- Nam, Ibid, P. 212.

۱۸- شاخص های اجتماعی ایران ۱۳۵۷: بررسی مقدماتی، تهران: سازمان برنامه و بودجه ص ۳۲ (جدول ۷ - ۲).

19- Mehdi Bozorgmehr, Demographic Components of Political Instability: The Case of Iran, (Masters Thesis). Sandiego State University, Fall 1982. P. 40.

20- Ibid, P.P. 55-56.

21- Ibid., P. 90.

۲۲ - جعفر جوان، ص. ۲۹.

۲۳ - جعفر جوان، ص. ۲۲.

۲۴ - استخراج شده از رساله ی مهدی بزرگمهر، ص. ۱۴۲. اصل

نقل قول از Myron Weiner, "Political Demography: An Inquiry... in Rapid Population Growth, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1971. P. 580.

25- Farhad Kazemi, Poverty and Revolution in Iran, New York: New York University Press, 1980. P. 69.

26- Ibid, PP. 75-77.

27- Mohsen Milani, The Making of Iran's Islamic Revolution, Boulder: Westview, 1988. P. 121.

۲۸ - سرشماری عمومی نفوس و مسکن: سال های ۴۵ و ۵۵.

29- Paricherhr Navai, A Comparison of Perception of Iranian Educators and Students..., (Ph. D. Dissertation). George Washington University, Fall 1983. P. 47.

۳۰ - سالنامه ی آماری کشور، سال ۱۳۵۹ و ص. ۱۳۸.

31 - James Bill: The Politics of Iran, Columbus: Charles Merrill Publishing, 1972. P.P. 69-70.

32- Ibid, P. 98.

۳۳ - ذکر شده در منبع زیرین: علی محمد نقوی، جامعه شناسی غربگرائی (جلد دوم)، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳. ص. ۷۵. اصل نقل قول از: خودسازی انقلابی.

34- Eevand Abrahamian, Iran Between Two Revolutions New Jersey: Princeton University Press, 1982. PP. 480-481.

۳۵ - جعفر جوان، ص. ۱۸۵.

36 - Bill, Ibidm, P. 90.

37- Abrahamian, Ibidm, P. 447.

38- Ibid., P. 435.

- ۳۹ - داریوش همایون، دیروز و فردا: سه گفتار در باره ی ایران انقلابی، ۱۹۸۱، ایالات متحده: (؟) ص. ۲۰.
- 40- Abrahamian, Ibid., PP. 480-495.
- ۴۱ - اطلاعات مربوطه از دو نوشته ی زیرین استخراج شده اند: هما ناطق، «سرکوب جنبش دانشجویی» در زمان نو شماره ۱۰، آبان ۱۳۴۴، پاریس ص ص. ۶۵ - ۱۴۳. و نیز سازمان چریک های فدائی خلق، جنبش دانشجویی ایران و وظایف اصلی آن، اردیبهشت ۵۴ ص ص ۳۸ - ۰۳.
- 42- Ahmad Ashraf & Ali Banuazizi. "The State, Classes and Modes of Mobilization in the Iranian Revolution" in State, Culture and Society, Vol. 1, No. 3, Spring 1985.
- 43- Milani, Ibid., P.P. 95-96.
- ۴۴ - اسنادی از جمعیت های مؤتلفه ی اسلامی، جاما، حزب ملل اسلامی، انتشارات دوازده محرم، ۱۳۵۳. ص ص. ۶۴ - ۵۲.
- 45- Abrahamian, Ibid., P.P. 480-482.
- 46- Ervand Abrahamian, Political Islam: The Iranian Mojahedin, London: Ib. Tauris Pub. 1989. P. 167.
- 47- Soroush Irfani, Revolutionary Islam in Iran, London: Zed press, 1983. P. 91.
- 48- Abrahamian, Ibid P. 481.
- 49- Bill, Ibid., P. 74.
- ۵۰ - علی اکبر صفائی فراهانی، آنچه یک انقلابی باید بداند، جزوه تکثیر شده از سازمان دانشجویان ایرانی در لایاک (آمریکا).
- ۵۱ - سازمان چریک های فدائی خلق، پیام دانشجوی، شماره ۱، آبان ۵۴.
- ۵۲ - در مورد موضوع جنبش چپ و بی ریشگی اجتماعی آن - که عمدتاً از ترکیب جوان و دانشجویی آن منبث بود - به مقاله ی زیر مراجعه کنید: علی آشتیانی، «کارنامه چپ»، کنکاش، دفتر ۱، تابستان ۱۳۶۶ از ص ص ۳۳ - ۱۷.
- ۵۳ - در مورد عوارض رشد جمعیت ایران پس از انقلاب به مقالات زیر رجوع کنید: ناصر طهماسبی، «آینده ی وخیم ایران، فاجعه عظیمی که در شرف تکوین است» علم و جامعه، شماره ۵۲ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۶۶)، الکساندریا، ص ص. ۱۲ - ۰۳.

- حبیب الله زنجانی، «انفجار جمعیت و ضرورت دور دوم تنظیم خانواده» آدینه، شماره ۳۴ (اردیبهشت ۱۳۶۸)، تهران، صص. ۱۸ - ۱۳.
- ۵۴ - همانجا، ص. ۱۴.
- ۵۵ - جوان، ص. ۴۲.
- ۵۶ - همانجا، ص. ۱۹۶.
- ۵۷ - سالنامه آماری ۱۳۶۵، فصل ۵، مرکز آمار ایران، ۱۳۶۶.
- ۵۸ - «رشد جمعیت بدون برنامه توسعه، فاجعه ملی»، آدینه، شماره ۳۴ (اردیبهشت ۱۳۶۸)، تهران، ص. ۱۱.
- ۵۹ - سالنامه های آماری ۱۳۵۹ و ۱۳۶۵.
- ۶۰ - سالنامه آماری ۱۳۶۵، فصل چهارم.
- ۶۱ - جوان، همان منبع، ص. ۶۲.
- ۶۲ - قید شده در نوشته ناصر طهماسبی، ماخذ بالا، ص. ۵.
- ۶۳ - جوان، همان منبع، ص. ۶۵.
- ۶۴ - ایران در آئینه آمار، مرکز آمار ایران، ۱۳۶۴، ص. ۱۴.
- 65- Abrahamian, Ibid. P.P. 225-226.
- ۶۵ - م. فرآیند، «موقعیت طبقاتی سازمان مجاهدین خلق»، جنبش سوسیالیستی، شماره ۳، زمستان ۱۳۶۳، صص. ۱۴ - ۱۳.

گزارش
و
مصاحبه

www.Iran-Archive.com



تجدد خواهی چپ و بنیادگرایی اسلامی

مصاحبه با صادق جلال العظم روشنفکر برجسته عرب
دربارهٔ مقابلهٔ اسلام با روشنگری چپ و تجدد، اجرای
سلمان رشدی، مسائل روشنفکران عرب و مطالب دیگر

توضیح: صادق جلال العظم، اندیشمند و فیلسوف اهل سوریه، را می‌توان در پهنهٔ تفکر اجتماعی، سلمان رشدی دنیای عرب دانست. او در سال ۱۹۶۹ میلادی با انتشار کتابی به نام «نقد فکر دینی» شالودهٔ اندیشهٔ معاصر عرب را دگرگون ساخت. تفحص وی در باب ریشه‌یابی دلایل شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ علیه اسرائیل، نه تنها در حوزهٔ نقد تفکر دینی بلکه در انتقاد رادیکال از ناسیونالیسم عربی و رژیم‌های ناصریستی در خاورمیانه بسیار راه‌گشا بود. حاکمان وقت و متولیان مذهبی، برآشفته از نقدهای عمیق «العظم»، در سال‌های ۱۹۶۹-۷۰ او را به یک محاکمهٔ سیاسی بزرگ در لبنان کشاندند. این محاکمه به رادیکال کردن جنبش روشنفکری و سیاسی لبنان کمک کرد و العظم را به عنوان یکی از جسورترین اندیشمندان معاصر به دنیای عرب معرفی کرد.

صادق جلال العظم در سال ۱۹۳۴ میلادی در دمشق به دنیا آمد.

تحصیلات دبیرستانی خود را در لبنان گذراند و سپس به دانشگاه آمریکایی بیروت رفت. پس از آن برای ادامه تحصیل به آمریکا آمد و در سال ۱۹۶۱ در رشته فلسفه از دانشگاه «ییل» (Yale) فارغ التحصیل شد. وی در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به ترتیب در دانشگاه های دمشق، دانشگاه آمریکایی بیروت و دانشگاه اردن به تدریس پرداخت و مدتی نیز عهده دار سردبیری مجله Arab Studies Review بود که در بیروت منتشر می شد. وی هم اکنون استاد فلسفه مدرن اروپایی در دانشگاه دمشق می باشد.

دکتر صادق العظم تألیفات بسیاری دارد که می توان از آن جمله کتاب های زیر را بر شمرد: «مطالعاتی در باره فلسفه مدرن اروپایی»، «نشوری زمان در فلسفه کانت»، «در باره عشق و عشق نافرجام» (فی الحب و الحب العذری)، «سرمناش مباحث کانت در بخش تناقض ها»، «در انتقاد از تفکر جنبش مقاومت فلسطین» و «انتقاد از خود پس از شکست».

در ماه مه امسال مصاحبه ای از جانب سه تن از اعضای هیئت تحریریه «کنکاش» با ایشان در دانشگاه «پرینستون» (نیوجرسی) به عمل آمد. آنچه بدنبال می آید ترجمه این گفتگوی دوستانه است.

.

حسین محمدی: اگر اجازه دهید ابتدا رئوس مطالبی را که می خواهیم با شما در میان بگذاریم مطرح می کنیم. نخست آنکه چگونه شد که شما درگیر نقد تفکر و عملکرد دینی شدید؟ چه عواملی شما را به این کار واداشت؟ عکس العمل در میان روشنفکران، نیروهای مذهبی و مردم عادی چه بود؟ دوم آنکه چه مقایسه تاریخی میان وضعیت خود و ماجرای کنونی سلمان رشدی ملاحظه می کنید؟ آیا عکس العمل ها با یکدیگر متفاوت بوده اند؟ آیا امروزه تعداد بیشتری به دفاع از رشدی برخاسته اند تا آن زمان که شما به این کار دست زدید؟ مسئله سومی که قصد داریم در مورد آن با شما به گفتگو بپردازیم قضیه برخورد روشنفکران عرب با انقلاب ایران است و اینکه این انقلاب چه صف بندی هایی را در دنیای عرب به بار آورد و اصولاً شما خود در این باره چه می اندیشید؟ چهارم آنکه شما بعنوان یک رادیکال، چشم انداز شکل گیری برنامه ها و پروژه های انتقادی در خاورمیانه را چگونه